

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۷۱-۵۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۳/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

## کثرت‌گرایی سیاسی: میان نظریه و واقعیت

محسن عباسزاده\*

فرزاد سوری\*\*

### چکیده

از بنیادی‌ترین پرسش‌های پیش روی سیاست‌پژوهان، موضوع قدرت، الگوهای توزیع آن، کیفیت رابطه حکومت با شهروندان و گروه‌ها و میزان تأثیرگذاری آنها بر فرایند تصمیم‌گیری سیاسی است. هدف کثرت‌گرایی در مقام رویکردی نظری به سیاست نیز تبیین و ارزیابی این مسایل بود. از اینرو سیاست را عرصه رقابت گروه‌های مختلفی تعریف می‌کرد که به دلیل دسترسی‌شان به منابع متفاوت، هیچ‌یک قادر به تسلط کامل بر سایرین نبوده، تصمیمات سیاسی نیز حاصل توازن نیروها و فرایندی گشوده تلقی می‌گشت. این مقاله پس از تبیین این رویکرد در پیوند با اندیشه دموکراسی و مقایسه برداشتهای متقدم و متأخر از آن، به بررسی دلالت‌های عینی آن در نظم سیاسی می‌پردازد تا صحت تحلیل‌های آن را در عمل ارزیابی کند. بنابراین در پاسخ به این پرسش که آیا واقعیت سیاسی موجود، مؤید مفروضات تئوریک رویکرد کثرت‌گراست، موضعی بینابینی (بسته به نوع برداشت از کثرت‌گرایی) اتخاذ می‌کند.

**واژه‌های کلیدی:** سیاست دموکراتیک، کثرت‌گرایی، گروه ذی‌نفوذ، پسامدرنیته و ارتباطات رسانه‌ای.

«کثرت‌گرایی» که به عنوان همبسته نظریهٔ دموکراتیک از رایج‌ترین مفاهیم دهه‌های اخیر گفتمان سیاسی است، در کلی‌ترین معنا (برتری نظری چندگانگی بر تک‌بودگی و همسانی) شامل تمامی تلاش‌های فکری‌ای می‌شود که از تنوع در برابر وحدت دفاع می‌کنند. لذا بنا به همین منطق، اصطلاحی چندلحنی و ذاتاً مجادله‌آمیز و به عنوان نظریه نوعی معماست که به رغم سابقهٔ طولانی در رشتهٔ علوم سیاسی، کماکان در حال شکل‌یابی<sup>۱</sup> است. با این حال دلالت‌های نظری مشخصی دارد: به لحاظ «معرفت‌شناختی» از واقعیت و مشروعیت چندگانگی در شناخت و به لحاظ «روش‌شناختی» از چندگانگی روش‌های پژوهش و الگوهای نمونه «ذاتاً» تفسیربردار سخن می‌گوید. به لحاظ «اجتماعی/ فرهنگی» با اذعان به تکثر اجتماعی، از انواع روابط اجتماعی با اهمیت، تعدد خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های چندگانه دفاع می‌کند. از نظر «سیاسی» نیز با صحبت از جایگاه گروه‌های مختلف در توزیع قدرت و ادارهٔ سیاسی جامعه، علی‌رغم شدت و ضعف تأکیدات متفاوت و برداشت‌های متقدم و متأخر از آن، مقیاسی دربارهٔ التزام به تنوع در سیاست (یعنی میزان تنوع آرا و بازنمایی تفاوت‌ها در تصمیم‌گیری‌ها) ارائه می‌دهد (مکلنن، ۱۳۸۵: ۴۷-۴۸).

نقطهٔ تمرکز این مقاله نیز همین بعد «سیاسی» کثرت‌گرایی است، منتها با تأکیداتی خاص: اولاً فهم جامع کثرت‌گرایی را به مثابهٔ یک الگوی تحلیلی، مستلزم بررسی چند سویه و توجه به تطورات درونی این رویکرد خصوصاً پس از شیفت پارادایمیک آن (چرخش پسامدرن در جامعه‌شناسی) تلقی می‌کند. از این زاویه، سویه‌های مشترکی با برخی از متون ترجمه‌ای موجود در ادبیات فارسی پیدا می‌کند. برای نمونه بررسی تطوگونۀ مکلنن از این مفهوم در کتاب *پلورالیسم* (۱۳۸۵) یا فصلی از کتاب *روش و نظریه در علوم سیاسی* (۱۳۸۴) اثر مارش و استوکر در توجه به ماهیت متحول رویکرد کثرت‌گرا، همپوشانی‌هایی با این مقاله می‌یابند. *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر* (۱۳۸۵) کیت نش نیز در توجه به دلالت‌های چرخش پسامدرن برای نظم سیاسی دموکراتیک اشتراکاتی با این مقاله می‌یابد.

ثانیاً مسئلهٔ اصلی این نوشتار صرفاً فهم تفصیلی الگوی کثرت‌گرایی از مجرای رویکردی مقایسه‌ای نیست، بلکه میزان صدق تجربی مفروضات تئوریک آن نیز هست. بنابراین انگیزهٔ اصلی این مقاله این است که از خلال بررسی دلالت‌های عینی الگوی تئوریک کثرت‌گرایی در جهان سیاست، مفروضات بنیادی آن را ارزیابی کند. بدیهی است اتخاذ چنین رویکردی یکی از شروط لازم برای توجه به تجویزهای این الگو در فرایند سیاست‌گذاری‌های کلان است.

## چارچوب نظری

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که «آیا نظم سیاسی جهان واقعی، سنخیتی با مفروضات الگوی کثرت‌گرایی درباره سیاست جوامع دموکراتیک دارد؟» با امعان نظر به تطورات درونی و چرخش پارادایمیک در این الگو، موضعی بینابینی درباره «صدق» آن در پیش می‌گیرد. بنابراین فرضیه این مقاله، دموکراسی رایج در کشورهای توسعه‌یافته را به حد کفایت مؤید فرضیات کثرت‌گرایی به مفهوم متعارف یا کلاسیک آن - که به واقع در قدرت نهادهای جامعه مدنی و چرخش نخبگان سیاسی تجلی می‌یابد - می‌پندارد. اما درباره میزان «تحقق عینی» برداشت‌های متأخر از کثرت‌گرایی - که در پی سیالیت محض قدرت سیاسی و بازی آزاد تمام گفتمان‌ها و گروه‌ها هستند - قائل به تحلیلی در دو سطح است:

الف) در سطح توصیفی، هرچند می‌توان همچون دلالت‌های عینی کثرت‌گرایی متعارف (جامعه مدنی، چرخش نخبگان و...) به جست‌وجوی دلالت‌های عینی کثرت‌گرایی رادیکال نیز پرداخت و مصادیق بارز آن را در تکرر گسترده صداها و تأثیر آن بر سیاست در جهان‌زیست رسانه‌ای شده امروزی مشاهده کرد (مانند کنشگری در فضاهای مجازی اینترنت و شبکه‌های اطلاعاتی/ارتباطی جهان‌گستر و نیز سیاست‌خیابانی جنبش‌های اجتماعی)، مدیریت سیاسی کلان جوامع را با وجود برخی دگرگونی‌های مقتضی عصر جدید، باید کماکان مبتنی بر روال متعارف و سازوکارهای رایج (نظام حزبی، دولت مافوق گروه‌ها و...) تحلیل نمود.

ب) در سطح تحلیلی/انتقادی، شکاف یادشده (میان نظریه کثرت‌گرایی رادیکال و سیاست واقعاً موجود) را چندان هم نمی‌توان به بی‌کفایتی نظریه‌ها و یا شکاف کلیشه‌ای نظر و عمل برگرداند. چرا که سازگاری کثرت‌گرایی متعارف با سیاست واقعی به رویکرد عمدتاً «توصیفی» آن در قبال نظم موجود (که از پوزیتیویسم و رفتارگرایی نشأت می‌گرفت) برمی‌گشت و شکاف کثرت‌گرایی رادیکال/پسامدرن با واقعیت موجود ناشی از تحلیل «انتقادی» آن از وضع موجود است (هرچند خود معتقدند که تحلیل گفتمان اساساً ناظر به حقیقت پنهان شکل‌گیری تمامی ساخت‌ها و نظم‌هاست). از اینرو نه تنها هم‌ارزی گفتمان‌ها و صداها را واقعیت پنهان نظم سیاسی تلقی می‌کند (توصیف)، بلکه آشکار کردن این واقعیت و گشودگی نظم موجود در برابر همه صداها را هدف انتقادی/هنجاری نظریه کثرت‌گرا می‌داند (تجویز).

## کثرت‌گرایی به مثابه یک سنت فکری

جست‌وجوی تبار فکری کثرت‌گرایی از یک مسیر نه ممکن است و نه مطلوب، بلکه بهتر است آن را تلاقی گاه چند نوع نگرش بدانیم: اگر منظور چندگانه‌انگاری در برابر یگانه‌انگاری است،

سابقه آن به گفتمان فلسفی یونان باستان از جمله نظریه ذره‌انگاری امپدوکلس و دموکریتوس در برابر وحدت‌انگاری پارمیندس بازمی‌گردد. در عصر مدرن (قرن هفدهم) نیز کثرت‌گرایی متافیزیکِ موندولوژیک لایبنیتس در برابر وحدت‌انگاری «همه‌وجودبینی» اسپینوزا قرار می‌گیرد و بعدتر (آستانه قرن بیست) به شیوه‌ای تازه با ذره‌باوری منطقی برتراند راسل و پراگماتیسم ویلیام جیمز مطرح می‌شود.

اما اگر مرادمان کثرت‌گرایی به مفهوم سیاسی باشد، باید تدوین و تألیف مشخص آن به مثابه یک رهیافت سیاسی را در عصر مدرن به‌ویژه اواخر قرن نوزدهم به بعد سراغ بگیریم. از یک سو تمرکز اولین موج نظریه‌های سیاسی کثرت‌گرایی بر کثرت‌گرایی کارکردی مبتنی بر تقسیم کار بود، تمرکزی که حاکی از نوعی تأثیرپذیری از آرای فون گیرکه، امیل دورکیم و لئون دوگی است که در چهار مضمون عمده خود را نشان می‌دهد: (۱) اصل نمایندگی کارکردی: یعنی مردم به انجمن‌ها و گروه‌ها بیش از واحدهای سرزمینی وفادار هستند؛ (۲) شخصیت حقوقی: یعنی برخلاف نگرش‌های مبتنی بر فردگرایی متدولوژیک، هویت انسان‌ها در گرو زندگی انجمنی و تعلق به گروه است؛ (۳) نقد حاکمیت دولت: یعنی برای تضمین شرایط زندگی انجمنی، پراکندن افقی قدرت میان دستگاه‌های ذی‌صلاح ضروری به نظر می‌رسد؛ (۴) تصور ارگانیک از جامعه: یعنی نوعی نگرشی دورکیمی به جامعه که در آن روابط میان انجمن‌ها مبتنی بر تنظیم خودکار و هماهنگی دیده می‌شد و حضور دولت نیز فقط واسطه و کانال این ارتباط متقابل تعریف می‌گشت (بلامی، ۱۳۸۸: ۲۸-۳۰).

با مهاجرت کثرت‌گرایی از فلسفه به سیاست و از اروپا به آمریکا، به تدریج ابعاد هنجاری و تحلیلی آن ناپدید گشته و با اخذ ادعای «تجربه‌باوری رادیکال» (جیمز) و بعدها تأثیر هارولد لاسکی در ترجمان آن از فلسفه به سیاست، تصویری از آن به عنوان علوم اجتماعی تجربه‌باور ارائه شد (مک‌لنن، ۱۳۸۵: ۴۷-۶۴). سپس اثبات‌گرایی متجلی در رفتارگرایی، نشان خود را بر دقت نظری آن حک کرد، دقتی که در تأکید بر ابعاد مشهود فرایندها و رفتار سیاسی و بی‌توجهی به مقولاتی مانند معنا، ارزش، محیط ذهنی و رفتار اجتماعی، از گردآوری داده‌ها، مشاهده، اندازه‌گیری و روش‌های کمی برای تحلیل رفتار سیاسی نمود می‌یافت (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۴۸-۴۴۹).

کثرت‌گرایان به پشتوانه این دکترین، تفکر تجویزی را زیر سؤال برده و ادعا کردند که بیشتر آنچه در گذشته برای علم سیاست پذیرفته شده بود، جملات اخلاقی بی‌معنا هستند. بنابراین باید یک تحلیل سیاسی علمی در مورد سیاست ساخته شود که بر امور «سنجش‌پذیر»، نظیر الگوهای رفتاری واقعی مردم (مثل رأی دادن) تمرکز کند. بنابراین به پیروی از واقع‌گرایی وبری/شومپیتری، مردم را کم‌اطلاع‌تر از آنچه دموکراسی کلاسیک مدنظر داشت می‌دانستند، اما این به

معنای پذیرش تمرکز قدرت در دست نخبگان سیاسی رقیب هم نبود، بلکه با اعتقاد به وجود عوامل تعیین‌کننده متعدد در توزیع قدرت و لذا وجود مراکز قدرت متعدد و بررسی مستقیم پویایی «سیاست‌شناسی گروهی» بر نقش گروه‌های میانجی بین نخبگان و مردم به مثابه ماده اصلی فرایند سیاسی تأکید کردند (هلد، ۱۳۸۴: ۲۸۳-۲۸۵).

البته در بطن این نگرش واقع‌گرایانه و تجربی به دموکراسی، کماکان رگه‌هایی از نگرش هنجاری وجود داشت، نگرشی که متأثر از دغدغه فلسفه سیاسی لیبرال به حقوق اقلیت و ترس از جباریت اکثریت بود؛ یعنی دیدگاه افرادی چون توکویل، میل... و خصوصاً مدیسون که نظریه‌اش آمیخته‌ای بود از دغدغه فوق و درک واقع‌گرایانه/فایده‌باورانه از زندگی جمعی در آمریکا. به زعم وی، وجود گروه‌ها هرچند نامطلوب می‌باشد، ضروری است و دو مینا دارد: طبع و نهاد انسان که وجود گروه‌ها را لازمه زندگی جمعی می‌سازد و کمبود کالاهای اساسی و توزیع نابرابر آن (بشیریه، ۱۳۸۲: ۷۵). از این زاویه، نوع خاصی از «مهندسی اجتماعی»، تضمین‌کننده استمرار یک جامعه دموکراتیک باثبات است. رابرت دال، اصیل‌ترین کثرت‌گرایی است که بعدها توانست این مفاهیم اولیه کثرت‌گرایی را با تشریح شیوه عملی پیدایش و دگرگونی فرمول مدیسون در متن نظام سیاسی آمریکا تکمیل کند؛ یعنی تأکید بر نقش گروه‌های سازمان‌یافته در تصمیم‌گیری حکومت به جای کثرت‌گرایی جغرافیایی متقدمان این سنت (کوهن، ۱۳۸۱: ۲۱۴).

به هر حال بر شانه‌های این سنت‌های چندگانه، کثرت‌گرایی سیاسی در اوایل قرن بیستم در تفکر سیاسی و اجتماعی اروپا و خصوصاً آمریکا ظاهر شد، ظهوری که دو عامل عینی در تحریک آن نقش داشت: (۱) افزایش هراس‌انگیز قدرت دولت‌ها و توده‌ای شدن زندگی سیاسی و (۲) گسترش تمدن صنعتی. بازار هر دو اینها در آغاز قرن بیستم (به‌ویژه پس از جنگ جهانی اول) رونق بی‌سابقه یافت و اندیشمندان را برای صیانت فرد از بی‌هویتی و خواری در جوامع بزرگ صنعتی به فکر تدبیر راه‌هایی انداخت (فولادوند، ۱۳۷۷: ۳۸۹). تشدید مبانی کثرت‌گرایی و تقویت نقش جامعه مدنی در زندگی سیاسی از عمده‌ترین راه‌حلهایی بود که بشر تاکنون به آن معتقد است.

### کثرت‌گرایی کلاسیک و توصیف نظم دموکراتیک

از زمان انتشار کتاب فرایند حکومت (۱۹۰۸) اثر بنتلی و کارهای افرادی چون هارولد لاسکی تا زمان انتشار آثار برجسته‌تر افرادی چون رابرت دال، دیوید ترومن، چارلز لیندبلوم و...، کثرت‌گرایی چند دهه را برای تبدیل شدن به یک مکتب غالب در علوم سیاسی مدرن انتظار کشید. در این مدت، اساساً به الگویی برای بررسی تجربی نقش گروه‌های ذی‌نفوذ به عنوان

پیش شرط «دموکراسی رقابتی لیبرال» و کارکردهای واقعی نظم دموکراتیک معروف گشت. این الگو که ریشه در مشاجرات جامعه‌شناسانه درباره ماهیت توزیع قدرت در دموکراسی‌های غربی داشت، هم متأثر از سنت و بر بود که در مقابل تأکید مارکسیستی بر همگونی قدرت در جوامع سرمایه‌داری و دولت‌ابزاری، بر منابع مختلف قدرت در جامعه تأکید می‌کرد و هم واکنشی بود به نخبه‌گرایی که در نقد دموکراسی معتقد به وجود «گروه نخبه» واحدی در جامعه بودند. در عین حال نقدی بر برداشت‌های سنتی از دموکراسی (به‌ویژه ژاکوبینی) نیز بوده که از مشارکت توده مردم در زندگی سیاسی صحبت می‌کردند. کثرت‌گرایان در مقابل نخبه‌گرایان بدبینی چون پاره‌تو، موسکا، میخلز و نیز مارکسیست‌ها، با تأکید بر «کثرت‌نخبگان» استدلال می‌کردند که در جامعه مدرن با افزایش پیچیدگی ساختار اجتماعی و پیدایش نخبگان مختلف، قدرت تمایل به پراکندگی یافته و منابع آن نیز متکثر (شامل اموری چون ثروت، شأن، تحصیلات، اطلاعات و...) گشته و همین تنوع، نخبگان رقیب را ایجاد کرده است. همچنین در برابر تلقی‌های آرمانی یا «دموکراسی اکثریتی» دموکراسی را جز تعدد گروه‌های قدرت و احتمال گردش قدرت میان آنها نمی‌دانستند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۵).

مبنای چنین درکی از توزیع قدرت سیاسی به نگرش وبری آن برمی‌گردد، یعنی: «احتمال اینکه یک بازیگر در یک رابطه اجتماعی در موقعیتی قرار گیرد که اراده خود را در تعقیب اهداف عمل، علی‌رغم هر مقاومتی اعمال کند». به همین نحو، در تلقی ابزاری کثرت‌گرایان از قدرت به مثابه «کنترل رفتار»، یک طرف رابطه تا جایی قدرت دارد که بتواند طرف دیگر را به کاری وا دارد که در غیر آن صورت انجام نمی‌داد (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۵۰). چنین قدرتی همچون یک دارایی، مبتنی بر منابع متنوعی است و بالطبع قدرت نیز پراکنده است نه تجمیع‌شده؛ قدرتی که با آرایشی رقابتی و غیر سلسله‌مراتبی، بخش جدایی‌ناپذیری از یک فرایند پایان‌ناپذیر داد و ستد میان گروه‌های مختلف تلقی می‌شود. بنابراین پیداست که محور تحلیل کثرت‌گرایان «گروه ذی‌نفوذ» است (نش، ۱۳۸۵: ۳۵).

با چنین ایستاری، طبعاً موضوع سیاست نیز رقابت گروه‌هایی می‌شود که به دلیل دسترسی به منابع متفاوت، هیچ‌یک قادر به تفوق کامل نبوده و فرایند سیاست نیز معطوف به ایجاد توازن و ثبات در ورای این رقابت می‌گردد؛ فضایی که در آن مفهوم کلی‌ای چون «دولت» اهمیت چندانی نداشته و به مثابه طرحی فراگیر با هدف برقراری موازنه‌ای مسئولانه میان منافع رقیب و با استعاره‌هایی چون بادنما، تخته کلید برق، دلال (واسطه)، میانجی و مدیرعامل توصیف می‌شود. کل فرایند سیاسی نیز به عنوان عامل فیزیکی اجتماعی فشارها و فشارهای متقابل،

منحنی تعادل، عرضه یا تقاضایی برای کالاهای سیاسی و توالی تکامل رقابت و سازگاری ارگانیک محسوب می‌شود (مکلنن، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۷).

در مجموع، سه برداشت در این زمینه وجود دارد: (۱) حکومت به مثابه عرصه مناقشات اجتماعی (۲) حکومت به مثابه داور بی‌طرف مناقشات (۳) حکومت به مثابه یکی از گروه‌های ذی‌نفوذ (پولادی، ۱۳۸۳: ۱۷۸). در واقع کثرت‌گرایان به جای دولت، لفظ «حکومت» را به کار می‌برند که از جامعه مدنی متمایز بوده و با پادقدرت آن محدود می‌گشت.

این صحنه که مرکز تصمیم‌گیری نهایی قدرتمندی ندارد، مسئله ثبات و موازنه تحلیلی ویژه می‌طلبید. دیوید ترومن در این رابطه از «پیچیدگی متلون» مناسبات درون‌حکومتی و عضویت متداخل افراد در گروه‌های مختلف می‌گوید (هلد، ۱۳۸۴: ۲۸۹-۲۹۰). به‌علاوه در سطح فرهنگ سیاسی نیز وجود یک اجماع مشخص‌کننده محدودیت‌های عمل سیاسی و چارچوب نتایج سیاست‌گذاری‌ها، ضامن ثبات سیاسی در بستری از ستیز دایمی میان گروه‌ها معرفی می‌شد (مارش‌واستوکر، ۱۳۸۴: ۳۳۶). این پذیرش عمومی البته به معنای مشارکت دایم و گسترده مردم در سیاست نبوده، برعکس «غیرسیاسی» بودن و انفعال مردم (به مثابه امری واقعی اما از زاویه‌های هنجاری) نوعی ارزش سیاسی نیز محسوب می‌گشت؛ چرا که مانع توده‌ای شدن سیاست و خطر استبداد اکثریت می‌شد. از اینرو مشارکت حداقلی (در حد حفظ ثبات سیاسی) تنها مشارکت مطلوب این نوع دموکراسی کثرت‌گرا بود (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۱۵).

با این تعابیر، کثرت‌گرایی هم «مطلوب» (لازمه دموکراسی) و هم «واقعی» (مبین نحوه توزیع قدرت در دموکراسی) تلقی گشته و توجیحات کثرت‌گرایان هم از «هست»‌ها اخذ می‌شد و هم از «باید»‌ها (فولادوند، ۱۳۷۷: ۳۸۶). پس کثرت‌گرایی به واقع نظریه‌ای هنجاری/تجویزی/توصیفی است: «هنجاری» از جهت داعیه طرح بهترین شکل حکومت، «تجویزی» از جهت ارائه الگویی از دولت مطلوب و «توصیفی» از جهت شیوه تحلیل حکومت (مارش‌واستوکر، ۱۳۸۴: ۳۳۱).

در مجموع آنها در پی فهم این نکته هستند که چه کسی چه می‌کند و چگونه به اهدافش می‌رسد. از محاسن این رویکرد این است که با حذف مفاهیمی چون خودآگاهی کاذب، ایدئولوژی مسلط و سلطه، به نظریه‌ای آزمون‌پذیر درباره قدرت دست می‌یابد و با ارائه تصویری متفرق از جامعه و سیاست مدرن در مقایسه با مارکسیست‌ها و نخبه‌گرایان، تحلیل معقول‌تری از فرایند سیاست‌گذاری در جوامع لیبرال - دموکراتیک ارائه می‌کند. طبق این تصویر، جامعه مدرن به گروه‌های متعددی تقسیم شده که منافع و منابعی متفاوت با یکدیگر دارند و از منابعشان برای تأثیر بر جامعه سیاسی که خود نیز متفرق و آکنده از ستیزها و تقسیم‌بندی‌هاست، بهره می‌گیرند. بنابراین پیچیدگی دولت، جامعه و فرایند سیاست‌گذاری بدین معناست که یک گروه یا

طبقه نمی‌تواند به تنهایی در همه ابعاد چیرگی یابد و برای اینکه جامعه دموکراتیک بتواند به حیات خویش ادامه دهد، دولت باید بتواند گروه‌های مختلف اجتماعی را هماهنگ کند. بر این اساس، دموکراسی نیز متضمن چانه‌زنی در میان منافع و علقه‌های رقیب است، طی فرآیندی که در آن قدرت (البته نه به طور کامل) در میان تعدادی از انگیزه‌ها و علایق پراکنده است. به هر اندازه که این فرایند ضعیف باشد، ما را به رژیمی مبتنی بر برابری سیاسی - یا به تعبیر کثرت‌گرایان - تا آنجا که ممکن است به این رژیم نزدیک می‌سازد (کوکاتاس، ۱۳۸۶: ۴۶).

این روایت از کثرت‌گرایی به رغم تأثیر فراگیرش همواره درگیر یک تنش هنجاری درونی با چشم‌اندازهای انتقادی‌تر بوده است، از جمله: (۱) تمرکز بر مطالعه رفتار و عواقب قابل مشاهده - ناشی از نقصی روش‌شناسانه (یعنی درک تک‌بعدی/ ابزاری/ ساده‌انگارانه از قدرت برخلاف واقعیت چندبعدی و پیچیده آن) - به موانع ساختاری عمیق پیش‌روی فرایند دموکراتیک بی‌اعتناست (مکلنن، ۱۳۸۵: ۶۸). (۲) تأکید بر رفتار قابل مشاهده به تصدیق تصورات ساده‌انگارانه‌ای چون موازنه پویا، دسترسی همه گروه‌ها به حکومت و بازبودگی نظام می‌انجامد (بال و پیتزر، ۱۳۸۴: ۴۴). (۳) روش پوزیتیویستی با بی‌توجهی به نقش ایده‌ها در تصمیمات سیاستمداران، به تصور غیرواقعی وجود جامعه‌ای «اجماع‌مدار» (علی‌رغم فقدان قطعیت آن) می‌انجامد (هلد، ۱۳۸۴: ۳۰۲). (۴) برخلاف خوش‌بینی کثرت‌گرایان، سیاست‌ها همواره نه ضرورتاً محصول تبادل نظر متکثرانه و رقابتی، بلکه در واقع (به تعبیر سی‌رایت میلز) سلطه‌جویی نخبگان سیاسی، مالی یا صنعتی است (فولادوند، ۱۳۷۷: ۳۹۸).

### نو-کثرت‌گرایی و تصدیق ملازمه ثروت و قدرت

سی‌رایت میلز معتقد بود که برخلاف دیدگاه رمانتیک کثرت‌گرایان مثلث قدرت (متشکل از نخبگان سیاسی، اقتصادی و نظامی)، واقعیت ساختاری‌ای است که فهم عملکرد ساختار سیاسی جامعه آمریکا در گرو تبیین آن است. از دید او این نخبگان که صاحب نوعی اتحاد روانی و اجتماعی هستند و هیچ‌گونه تزامنی با هم ندارند، مشترکاً بر توده بی‌قدرت اعمال سلطه می‌کنند که تا حدودی حق با او بود. نظریه‌های کثرت‌گرایی اوایل دهه پنجاه هنوز به مکانیسم نظارت اعتماد داشتند، در حالی که اهداف نظام سرمایه‌داری، هماهنگی چندانی با فرایند اتخاذ تصمیمات دموکراتیک نداشت و قدرت سیاسی و اقتصادی به طور روزافزون در کل جامعه در هم آمیخته شده بود (روریش، ۱۳۷۲: ۱۹۳-۱۹۵).

پیامد این نوع انتقادات، تردید در تصور کثرت‌گرایانه و رقابت‌مدار از جامعه و آشکار شدن نواقص لیبرال‌دموکراسی بود. رشد جنبش‌های رادیکال‌تردشده از فرایند معمول سیاست‌گذاری نیز نشان داد که قدرت آنقدرها هم پراکنده نبوده است. از اینرو بسیاری از مدافعان کثرت‌گرایی



در انطباق با تغییرات ساختاری جوامع سرمایه‌داری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ناگزیر به پذیرش تجدیدنظریه‌هایی در مفروضات خود شدند و با پذیرش بسیاری از انتقادات وارده به کثرت‌گرایی اذعان نمودند که تعدادی از گروه‌ها در فرایند سیاست‌گذاری و ارتباط میان حکومت و گروه‌ها دخالت داده نمی‌شوند. برای نمونه ریچاردسون و جوردن پذیرفتند که در عالم واقع به ندرت رقابت کامل وجود دارد و عملاً شاهد موقعیت چند قطبی (در بهترین حالت) و یا تک‌قطبی (در بدترین حالت) هستیم، اما در عین حال هنوز هم معتقد بودند که مشخصاً بارز دولت مدرن، پیچیدگی و پراکندگی قدرت است و علی‌رغم وجود روابط بسته و نهادینه در یک حوزه سیاست‌گذاری<sup>۱</sup> امکان مداخله و مشارکت گروه‌ها و منافع متعدد در زمینه‌های دیگر وجود دارد. به عبارت دیگر، دولت هنوز کورپورات نشده زیرا به دلیل وجود نوعی انعطاف‌پذیری در سیستم، در هر جنبه از سیاست مجموعه متفاوتی از شرکت‌کنندگان حضور دارند و از توانایی قطع روابط کورپوراتیستی برخوردارند. در تأیید این ادعا نیز معمولاً به «کثرت‌گرایی وایت‌هال»<sup>۲</sup> (امکان پی‌گیری منافع برای گروه‌ها در سطح نظام سیاسی با استفاده از تفاوت میان ترجیحات وزارتخانه‌ها) اشاره می‌کنند (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۳۴۷-۳۴۹) که شباهت بسیاری به نظریه «همپوشی متداخل» کثرت‌گرایان کلاسیکی چون ترومن دارد.

به همین نحو مک‌فارلند نیز با «نظریه سه‌جنبه‌ای قدرت»<sup>۳</sup> که ترکیبی است از ایده حکومت زیرمجموعه‌ای<sup>۴</sup> و استقلال دولت، تبیین جدیدی از کثرت‌گرایی ارائه می‌دهد، تبیینی که بیش از تجزیه و تحلیل «تکثر قدرت» به تحلیل نخبه‌گرایانه فرایند سیاست‌گذاری شباهت دارد. به زعم وی، در مقابل تلاش گروه‌های تولیدکننده اقتصادی برای لابی در حکومت، گروه‌های مخالف منافع تولیدکنندگان نیز وجود دارد. بنابراین با توجه به استقلال نسبی دولت، در هر حوزه سیاست‌گذارانه سه بازیگر (سازمان دولتی تا حدودی مستقل، گروه تولیدکننده، گروه مقابل) وجود دارد. از این نظریه با عنوان «کثرت‌گرایی نخبگان» نیز یاد شده که افرادی چون نوردلینگر در طرح نظریه «کثرت‌گرایی در دولت» تأثیر زیادی از آن پذیرفتند (همان: ۳۵۰-۳۵۱).

بنابراین ضرورت اصلاحات در چنین برداشتی از دموکراسی نمایان گشت. «کثرت‌گرایی اصلاح‌شده» به رغم پذیرش بسیاری از انتقادات و اقرار به موقعیت چند قطبی (در بهترین حالت) و یا تک‌قطبی (در بدترین حالت)، کماکان ویژگی محوری دولت مدرن را پیچیدگی و تفرقی

1. Policy area

2. Whitehall pluralism

3. Triadic power

4. Sub-sectoral

می‌دید که با وجود امکان روابط بسته و نهادینه در یک حوزه سیاست‌گذاری، در زمینه‌های دیگر امکان دخالت منافع مختلف و سیاست‌گذاری بازتر وجود داشته (کثرت‌گرایی وایت‌هال) و با توجه به انعطاف‌پذیری در سیستم، دولت را هنوز کورپورات نمی‌دانست.

«نوکثرت‌گرایان» نیز نخبگان (به‌ویژه اقتصادی) را نسبت به دیگر گروه‌ها دارای نفوذ بیشتر (اما نه چندان آشکاری) بر سیاست‌های حکومت می‌دیدند که می‌تواند نفوذ مؤثر دیگر گروه‌ها را محدود کند (نش، ۱۳۸۵: ۳۶). برای مثال: خودِ دال در مقدمه‌ای بر *دموکراسی اقتصادی* (۱۹۸۵) - در چرخشی واضح از مقدمه‌ای بر *نظریه دموکراتیک* (۱۹۶۵) - برخلاف پیش‌بینی توکویل، میل و... چالش جدی نظریه دموکراتیک و اصل آزادی را نه در خواست‌های کسب برابری، بلکه نابرابری یا نوع خاصی از آزادی، یعنی آزادی انباشت اقتصادی نامحدود دانسته و «سرمایه‌داری صنفی» را متمایل به ایجاد چنان نابرابری اقتصادی/ اجتماعی عظیمی می‌پندارد که ضمن تعرض شدید به برابری سیاسی و طبعاً فرایند دموکراتیک، با ایجاد قید و بندهای موجود در نهادهای حکومتی (ناشی از ضرورت‌های انباشت خصوصی) انتخاب خط‌مشی را منظم‌اً محدود می‌سازد (هلد، ۱۳۸۴: ۳۰۶-۳۰۷).

این چرخش هرچند نمایانگر نوعی همگرایی بین مارکسیسم، کثرت‌گرایی و نخبه‌گرایی است، کثرت‌گرایان جدید (برخلاف نخبه‌گرایان) کماکان نخبگان را نه متحد و یکپارچه و نه قادر به فریب شهروندان دانسته و علی‌رغم باور به امکان تضعیف فرایند دموکراتیک توسط هژمونی طبقات اقتصادی، سیاست را اساساً عرصه دولت ندانسته و (برخلاف مارکسیست‌ها) قائل به تلقی ابزاری از دولت نیستند (نش، ۱۳۸۵: ۳۶). در واقع آنها در مقایسه با کثرت‌گرایی کلاسیک، تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از دولت مدرن داشتند که علی‌رغم پذیرش بهره‌مندی سرمایه‌داران از برخی مزایا، اجازه وابسته دانستن سیاست را به آنها نمی‌داد.

### بازیابی انتقادی کثرت‌گرایی در برداشت‌های متأخر

روند بازاندیشی در الگوی کثرت‌گرایی به تجدیدنظرهای درونی ختم نمی‌شود، چرا که در اثر تحولات نظری و جنبش‌های اجتماعی اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد، موج دیگری هم ظهور کرد که برداشت‌های کثرت‌گرایانه را بدون سازوکاری برای توجه به گروه‌هایی می‌دانست که احساس می‌کردند منافع و هویتشان از عرصه سیاست رسمی کنار نهاده شده است. در یک سوی این موج، جماعت‌گرایان<sup>۱</sup> و چندفرهنگ‌گرایانی بودند که می‌توان به تعبیر ویل کیملیکا، آنها را بر اساس تأکید بر سه نوع حقوق دسته‌بندی کرد: (۱) حقوق «خودگرانی» (در قالب مطالبات

جدایی خواهانه اقلیت‌های ملی و یا مطالبات غیر سرزمینی حول خطوط مورد نظر کثرت‌گرایی (کارکردی) ۲) حقوق چند-قومی (در قالب درخواست معافیت از برخی قوانین که برای برخی اقوام دردسر ایجاد می‌کند) ۳. حقوق نمایندگی ویژه (در قالب تأکید بر ایجاد تساوی آرای گروه‌های اقلیت در فرایند قانون‌گذاری). البته این سه مانع‌الجمع نبوده و اغلب در یک گروه به صورت ترکیبی یافت می‌شوند. بدیهی است روایت‌های غلیظ این نوع کثرت‌گرایی تبعات عظیمی برای سیاست دارد، زیرا توافق بر سر ابزارها، غایات و محدوده‌های دموکراسی را به هم می‌ریزد و مباحثه سیاسی در چنین محیط‌هایی بیشتر با حاصل جمع صفر و کمتر تابع مذاکره خواهد بود. در سوی دیگر این موج، کثرت‌گرایی‌ای قرار دارد که بر تحولات معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی معروف به پسامدرنیته استوار است. این برداشت از کثرت‌گرایی که به روشی برای مذاکره بر سر تنازعات موجود در سه الگوی فوق (کلاسیک، نو-کثرت‌گرایی و چندفرهنگ‌گرایی) می‌اندیشد، بر شناسایی تفاوت‌ها (مشمتمل بر شناسایی و مشارکت با دیگران از جمله ناراضیان داخلی خود هر گروه) تأکید دارد (بلامی، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۷).

اواخر قرن بیستم، همزمان با فریادهای «پایان‌گرایانه» و نقدهای «ساخت‌شکنانه» به مفاهیم و نهادهای مدرن، کثرت‌گرایی «مذهب مختار» دوران شده بود و جالب اینکه موازی با نزدیک شدن کثرت‌گرایان کلاسیکی چون دال و لیندبلوم به موضعی شبیه مارکسیسم (نوکثرت‌گرایی)، برخی پسامدرنیست‌ها و پسامارکسیست‌ها به احیای کثرت‌گرایی روی آوردند که طبق امکانات سیاسی پسامدرنیته قابل تفسیر است. پسامدرنیته که حاصل تحولات سیاسی/ معرفت‌شناسانه دهه ۱۹۷۰ بود، هرچند در مقابل تعریف شدن صریح و مشخص مقاومت می‌کند، با این حال مشخصه‌هایی دارد که در نقد و سازانۀ گفتمان روشنگری، ثنویت دکارتی، عقل‌گرایی کانتی، هویت ثابت اومانیستی و روش‌های عقلی/ تجربی جلوه‌گر می‌شود. بنابراین می‌توان آن را نامی برای مجموعه‌ای انتقادی دانست که در مسیر به چالش کشیدن عناصر تجربه مدرن، گفتمانی بازاندیشانه بر اساس نقد کثرت‌گرایانه می‌آفریند. به طور کلی در این تعبیر جدید کثرت‌گرایی، به گونه‌ای نسبی‌گرایانه بر نکات زیر تأکید می‌شود: وجود گستره‌ای از ارزش‌های فرهنگی؛ نقد علم‌زدگی و عقل‌گرایی روشنگری؛ تنوع روش‌شناختی؛ خلاقیت و صراحت در نظریه‌پردازی؛ پذیرش اینکه طیف وسیعی از علایق اجتماعی و گروه‌های ذی‌نفوذ در صحنه جدید سیاست وجود دارد، بدون برتری هیچ‌کدام بر دیگری؛ دموکراسی را فی‌نفسه یک غایت دیدن؛ برساخته دانستن هویت‌های اجتماعی و سیاسی؛ افق‌های سیاسی ضد آرمان‌شهری؛ حرمت نهادن به اصل «برابر ولی متفاوت» و... (مکلنن، ۱۳۸۵: ۸).

برداشت‌های متأخر (رادیکال یا پسامارکسیست / پست‌مدرن) اشتراکات و افتراقاتی با

برداشت‌های متقدم (کلاسیک) دارد. متأخرها برخلاف وجه فلسفی/ معرفت‌شناختی، در تحلیل امور سیاسی با فرضیه‌های کلاسیک مثل تعدد و منازعه گروه‌ها و تأثیرش بر قدرت سیاسی همراه‌اند. هر دو، گروه‌ها را رکن مهم جامعه مدنی پیچیده و متکثر دانسته (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۳۵۵-۳۵۶) و با بدبینی به دولت بر نقش نهادهای داوطلبانه (زندگی انجمنی) به عنوان ناظر بر دولت و نیز مکانیسم‌های بدیل برای تخصیص منابع تأکید داشته و با مفهوم‌بندی‌های کل‌گرا از عرصه سیاسی و وجود هرگونه سازمان انحصار ساز فرایندهای سیاسی یا روابط اجتماعی مخالفند (نوذری، ۱۳۸۱: ۱۸۲).

درعین حال تفاوت‌هایی عمیق نیز دارند: متقدم‌ها که در تجویزهای خود در نهایت به «تأیید» لیبرال دموکراسی به عنوان شکل مناسب موازنه گروه‌ها می‌رسیدند، فرد را دارای منافع نسبتاً ثابتی می‌دیدند که به قصد تحقق آنها ذیل گروه خاصی به رقابت با دیگر گروه‌ها می‌پرداخت (اسمیت، ۱۹۹۸: ۱۴۸). اما برای متأخرها، جست‌وجوی توازن اصولاً بی‌معنی است، زیرا منازعه را واقعیت ذاتی زندگی سیاسی دانسته و بنابراین تلاش برای نهادینه کردن آن در فرهنگ و نهادهای دموکراتیک را راه اصلی محافظت از دموکراسی می‌دانند (پولادی، ۱۳۸۵: ۸۰-۸۱).

برای متقدم‌ها قدرت سیاسی فی‌نفسه متعلق به گروه‌های ذی‌نفوذ بود، اما برای جلوگیری از نقش تخریبی منازعه، بخشی از آن به حکومت منتقل می‌شد. دموکراسی نیز تمهیدی بود برای قاعده‌مند کردن منازعات و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت حکومتی. اما برای متأخرها، دولت مدرن حاوی جایگاه کاملاً تازه‌ای برای قدرت سیاسی است: «فضایی خالی» که بر سر نحوه پر کردن آن منازعه جریان داشته و دولت نباید هدف از پیش‌معینی برای جامعه تعیین کند (لاکلا و موف، ۱۹۸۵: ۱۸۶-۱۸۸). در واقع متأخرها (که دولت کثرت‌گرایان کلاسیک را نه چندان داور بی‌طرف، بلکه حامی ثروتمندان می‌پندارند) (اسمیت، ۱۹۹۸: ۱۴۸)، نه در پی ارائه تصویری واقعی از جامعه سرمایه‌داری، بلکه با انتقادی شدید از نحوه توزیع قدرت، آن را آنقدرها هم پراکنده و «دموکراسی واقعاً موجود» را سازوکاری برای دربرگیری همه صداها نمی‌دانند؛ چرا که تعریف محدودش از شهروندی را عامل طرد بسیاری از هویت‌های «ناپهنجار تلقی شده» می‌دانند. بنابراین خواهان باز تعریف حقوق شهروندی و شهروندی پهنجار (لاکلا و موف، ۱۹۸۵: ۱۸۵) در سیاست جدیدی (بازی هویت‌ها و تفاوت‌ها) هستند که به ابراز هویت میدان داده و در عین حفظ تفاوت‌ها به شدت «سیاسی‌شده» است؛ امری که مستلزم برداشتی جدید از کثرت‌گرایی است که درعین فراهم‌ساختن امکان گفت‌وگو در مورد تفاوت‌ها، کماکان در بستر یک نظم دموکراتیک قابل تحقق باشد. چنانکه موف نیز می‌گوید، برخلاف اعتقاد بسیاری از متفکران پست‌مدرن به کثرت‌گرایی بی‌حد و مرز، کثرت‌گرایی مدنظر آنها به این هویت‌یابی با قواعد دموکراسی نیاز دارد (موف، ۲۰۰۵: ۱۲۰).

## کثرت‌گرایی در سیاست موجود: از عینیت جامعه مدنی تا کنشگری مجازی

صحبت از ارزیابی دلالت‌های عینی کثرت‌گرایی، خواه‌ناخواه یادآور تحلیل‌های پوزیتیویستی رفتارگرایانه است، زیرا حتی با وجود قائل بودن ما به نواقص رفتارگرایی و لزوم تکمیل آن با جهت‌گیری انتقادی متأخر، انگیزه کلی این مقاله بی‌شبهت به تحلیل‌های رفتارگرایانه متقدمان این سنت نیست؛ یعنی همان‌ها که با سرخوردگی از تحقق دموکراسی آرمانی (برداشت هستی‌شناختی یا زیست‌جمعی دموکراتیک)، دموکراسی به مثابه روش حکومت‌داری (برداشت روش‌شناختی یا تجربی) را برگزیدند، برداشتی که دو پیش‌فرض اصلی داشت: (۱) همه جوامع بر اساس نظارت نخبگان و پاسخ به رقابت آنها عمل می‌کنند (بنا بر نظریه «گردش نخبگان» پاره‌تو). (۲) رقابت، میان «نخبگان موافق دموکراسی» است که در تئوری، قواعد بازی دموکراتیک را به رسمیت می‌شناسند (اتول‌زول، ۱۳۸۷: ۱۶۰). برآمد چنین رویکردی، گشودگی گروه‌های نخبه، عضوگیری شایسته‌سالارانه و مشارکت مردم (حداقل به معنای امکان‌گزینش میان گروه‌ها و احزاب رقیب) بود (باتامور، ۱۳۷۱: ۱۲۳).

این رهیافت مورد توجه وبر، شومپیتر، مانهایم، لیپست، لاسول، سارتوری و مشهورترین جمع‌بندی آنها در دال بود که با ترجیح واژه پولیاریشی بر دموکراسی، از «دموکراسی سیاسی آنگونه که در کشورهای واقعی جریان دارد» سخن می‌گفت، نه دموکراسی آرمانی (دال، ۱۳۷۹: ۳۴)؛ یعنی برداشتی حداقلی (نوعی نظام سیاسی) که نیازمند وجود رویه‌ای برای نظارت شهروندان بر رهبران است (دال، ۱۹۵۶: ۳). به زعم او، جوامع کثرت‌گرای معاصر که توازن درونی آنها مانع انحصار یک گروه واحد است، بستر این امکان‌اند، زیرا وقتی آرایش قدرت به صورت پراکنده، رقابتی و جزیبی از «فرایند بی‌پایان دادوستد» میان گروه‌های مختلف باشد، زمینه تأثیرگذاری تمامی گروه‌ها بر تصمیمات سیاسی فراهم می‌آید (دال، ۱۹۶۷: ۲۴).

به نظر می‌رسد که چنین درکی از کثرت‌گرایی (کلاسیک) تا حدودی با واقعیت دموکراتیک جوامع توسعه‌یافته غربی همخوان باشد، البته در صورتی که نگاه واقع‌گرایانه آنها به رابطه اقتصاد و سیاست (نوکثرت‌گرایی) را نیز ضمیمه آن سازیم، خصوصاً با انتقاداتی که دموکراسی امروز پس از بحران سرمایه‌داری و اعتراضات متعاقب آن به خود می‌بیند. کثرت‌گرایان از آنجا که در صدد مشاهده «واقعیت توزیع قدرت در دموکراسی‌ها» (خصوصاً وزن منابع) بودند، به جایگاه ویژه سرمایه‌داران اذعان داشتند (همان: ۷۶). در واقع واقعیت کثرت‌گرایی و فرق آن با یک دموکراسی مستقیم را در همین برتری برخی منابع نسبت به سایرین می‌دانستند، منتها قائل به حقوق سیاسی برابر (حداقل در نظر) برای همه بودند.

در کنار این، اگر مسئله برداشت‌های متأخر کثرت‌گرایی (رادیکال/پسامدرن) را وجود فرصت‌های لازم برای فعالیت همه صداها و اشکال جدید همبستگی در جهت احترام واقعی به تفاوت‌ها از طریق تأکید تازه‌ای بر کثرت‌گرایی همچون هنجاری حذف ناشدنی (ر.ک: موف، ۱۹۹۶) و گونه‌ای دموکراسی رادیکال (ر.ک: موف، ۲۰۰۷) بدانیم، می‌توانیم رگه‌هایی از آن را در زندگی سیاسی جوامع رسانه‌ای شده سراغ بیابیم. از این زاویه، هرچند سلطه مالکیت الیگوپولیستیک<sup>۱</sup> بر رسانه‌ها در قالب مجتمع‌های عظیم چندملیتی باعث نوعی خودسانسوری (ناشی از مقتضیات بازار) و لذا محدود شدن عرصه عمومی تبادل آراء و اطلاعات (برخلاف تصور لیبرالیسم بازار مبنی بر تقارن ارتباطات با آزادی و نه نظارت) شده است (کین، ۱۳۸۳: ۵۰-۵۹) و با این منطق بدبینانه، برخی نه تنها فضاهای مجازی یا اینترنت را پایگاه گشوده به روی تمامی صداها جهان نمی‌دانند بلکه تحت هژمونی شرکت‌های بزرگ تجاری (مانند یاهو و...) (بلوینز، ۱۳۸۵: ۲۸۳-۲۸۴) یا طراحان اولیه آن (غرب) می‌دانند (گانکل، ۱۳۸۵: ۱۷۱-۱۷۸). با این همه می‌توان امکانات رسانه‌ای (مجازی) دموکراسی‌های توسعه‌یافته (و حتی در حال توسعه) کنونی را تا حدی تحقق‌بخش مفروضات کثرت‌گرایی متأخر (حضور تمامی صداها) دانست که فضای عظیمی برای قدرت‌یابی شهروندان، کنشگری گفتمان‌های مختلف و تأثیرگذاری آنها بر فضای سیاسی ساخته است، تأثیراتی که هم‌اکنون در حال وقوع است (خصوصاً کشورهای در حال توسعه).

«اینترنت» به عنوان کلان‌فضای مجازی مملو از امکان‌های ارتباطی برای اشاعه ایده‌ها، نمونه‌ای است از دلالت کثرت‌گرایی رادیکال در زندگی جمعی، زیرا هرچند در وهله اول خطری برای جامعه مورد تحسین کثرت‌گرایان (اجتماعات افراد هم‌فکر) محسوب می‌شود - چرا که مقصودشان جامعه‌ای واقعی بود نه فضای مجازی فاقد تعامل رودررو - در مقابل، امکان پخش اطلاعات در آن و فراروی از انحصار حکومت بر اطلاعات، گونه‌ای مشارکت آزادانه‌تر برای مردم در هزاران اجتماع کوچک خودمختار فضای مجازی (مندیلو، ۱۳۸۵: ۱۲۰-۱۲۸) و ایجاد امواج و جریان‌های سیاسی اجتماعی نیز هست. برای مثال پژوهش‌هایی تجربی انجام شده که نشان می‌دهد چگونه افزایش دسترسی به رسانه‌های الکترونیک در جوامعی چون آفریقا، با افزایش ارتباطات و تضارب آراء، اهرم بزرگ‌تری در اختیار جامعه مدنی در مقابل دولت و نخبگان نهاده و بنابراین به روند تحقق جامعه کثرت‌گرا کمک کرده است (ر.ک: ات، ۱۹۹۸).

«تکنولوژی موبایل»، نمونه دیگری است که به تعبیر هوارد راینگولد در کتاب *توده‌های زیرک*، به دلیل ایجاد ارتباطات افقی و شبکه‌های اجتماعی می‌تواند در تسهیل کنشگری سیاسی گروه‌ها و افراد، فارغ از عرصه رسمی، آشنا و متعارف جامعه مدنی مؤثر باشد. این تکنولوژی هرچند (به دلیل

۱. Oligopolisitic: رقابت محدود به شمار اندکی از فروشندگان یا تولیدکنندگان

تقلیل دادن مشارکت چهره‌به‌چهره به ارتباط مجازی در محیط‌های بسته کوچکی چون خانواده و دوستان) ممکن است به فرسایش فرهنگ مدنی بینجامد، در عین حال با خلق جهان‌های شناور ارتباطات مبتنی بر هم‌پیوندی‌های مجازی (خوشه‌های موندی) می‌تواند ساختاری از ارتباطات سیاسی (به لحاظ فیزیکی غایب اما در ارتباط مجازی دایم) بیافریند که بین حکومت ملی و جامعه مدنی یا محلی جای گرفته و مشارکت از درون فرهنگ محلی را ترسیم می‌کند. در اینگونه فضاها، مردم در حین هماهنگ کردن واژگان و اعمالشان با هم می‌توانند جماعت‌های معنادار متکثری را خلق کنند که همچون یک کنش سیاسی تأثیرگذار عمل کند. مثل استفاده از اس‌ام‌اس برای هماهنگ کردن مواضع سیاسی (گرچن، ۲۰۰۸: ۳۰۱-۳۰۸).

روی‌هم‌رفته در ارزیابی نهایی «صحت تجربی» الگوی تحلیلی کثرت‌گرایی می‌توان از چند زاویه بحث را جمع‌بندی کرد:

**الف)** دموکراسی‌های موجود غرب با سازوکارهای حزبی، سیستم نمایندگی و جامعه مدنی فعال و البته همبستگی چشمگیر اقتصاد و سیاست، صحت تجربی فرضیات برداشت کلاسیک از کثرت‌گرایی (و تکمیل آن با نوکثرت‌گرایی، آنطور که دال، لیندبلوم و... بحث کردند) را نشان می‌دهد.

**ب)** فضاهای مجازی جوامع امروز (عصر دوم رسانه‌ها) نه تنها تا حدی مصداق صحت تجربی برداشت‌های متأخر از کثرت‌گرایی‌اند، بلکه ادبیات مربوط به آن، شأن‌هنجاری/ ترغیبی نیز برای آن قائل‌اند. یعنی هم‌ارزی صداها در جهان‌زیست رسانه‌ای شده را امکانی برای رهایی گفتمان‌های حاشیه‌ای محسوب می‌کنند. در تحلیل واتیمو، هرچند رسانه‌ها جامعه را شفاف‌تر نکرده و به مرگ واقعیت انجامیدند، همین امر پشتوانه حیاتی دموکراسی واقعی‌ای است که تنها با فروپاشی متافیزیک و ظهور هم‌ستیزی برداشت‌ها امکان‌پذیر است (واتیمو، ۱۳۸۵: ۲۴۶-۲۵۴). وی آزادی‌ناشی از رسانه‌های گروهی در جهانی پسامدرن را که نافی آرمان شفافیت، خودآگاهی کامل و بازنمایی موبه‌موی واقعیت است، فراهم‌سازنده عرصه‌ای برای «آزادی تفاوت‌ها و عناصر محلی» تلقی می‌کند که در آن به جای عقلانیت مرکز بنیاد، مجموعه‌ای متکثر از عقلانیت‌های محلی (اقلیت‌ها) داریم که با آزاد شدن از قید سکوت تحمیلی واقعیت، صدای خود را یافته و به شکلی قابل شناخت ارائه می‌دهند (واتیمو، ۱۳۸۶: ۵۵-۶۰).

**ج)** به نظر می‌رسد تحقق توأمان دو برداشت یادشده (متقدم و متأخر) مستلزم وضعیت کثرت‌گرایی جدیدی است که گروه‌های مختلف در آن نه تحت حاکمیت دولت‌های مستبدند و نه حاکمیت بازار. بنابراین قادرند در جوامع مدنی مستقل در دولت‌های قانونی چند لایه به شیوه‌ای دموکراتیک فعالیت کنند. بنابراین الگوی کلاسیک و متأخر (رادیکال) تا حدودی با هم قابل

جمع‌اند، منتها ذیل تلقی اصلاح شده‌ای از سیاست رسانه‌ای. چنین فهمی از دموکراسی در جامعه متکثر کنونی به بسط جامعه مدنی باز، جهانی و خودگردانی می‌انجامد که سرمایه‌گذاری‌ها در آن علنی است و دقیقاً به دلیل اینکه تحت سلطه فرایند تولید و مبادله کالا نیست، به صورت واقعی کثرت‌گرا و گشوده به روی همه صداهاست (کین، ۱۳۸۳: ۱۷۴-۱۷۵). در ادبیات سیاسی این حوزه، مصداق عینی چنین برداشتی از دموکراسی کثرت‌گرا را «دولت یا جامعه سیاسی تفاوت‌گرا»<sup>۱</sup> می‌نامند، یعنی وضعیتی که در آن به جای شیوه‌های رسمی/ بروکراتیک، شیوه‌های تمرکززدا، خلاقانه‌تر و پاسخگوتری از تصمیم‌گیری ترویج می‌شود (یتمن، ۱۳۸۴: ۱۹۵).

### نتیجه‌گیری

مسئله این مقاله، پرسش از میزان صدق تجربی فرضیات کثرت‌گرایی به عنوان یک الگوی تحلیلی بود. طبعاً پاسخ مقتضی در وهله اول مستلزم توجه به تحولات نظری درونی این الگو بود. بنابراین فرایند انجام پژوهش، ناگزیر شکلی مقایسه‌ای به خود گرفت. برداشت کلاسیک از کثرت‌گرایی، تعدد گروه‌ها در عرصه سیاسی برای نیل به ترجیحات سیاسی اقتصادی خود را واقعیت دموکراسی‌های پیشرفته قلمداد می‌کرد؛ رقابتی که البته کاملاً برابانه هم نبوده، بلکه به دلیل وزن منابع برخی گروه‌ها در رقابت بین چند گروه متنفذ خلاصه می‌گشت. طبعاً با چنین درکی از کثرت‌گرایی، گشودگی فرایند سیاست در واقع همان گردش نخبگان است، نه عرصه‌ای برای کنشگری کثرتی از سوژه‌های خودآیین و گروه‌ها (گفتمان‌ها)ی هم‌عرض اما متفاوت. هرچند این تعبیر از کثرت‌گرایی با عقل سلیم<sup>۲</sup> موافق است و ناظران آگاه می‌توانند با به کارگیری معیارهای آن به آسانی کشورهای دموکراتیک را از کشورهای کمتر دموکراتیک و نیز غیر دموکراتیک تمییز دهند، با برداشت آرمانی از کثرت‌گرایی فاصله‌ای مشخص دارد که با معیارهای یک رویکرد انتقادی نیازمند بازاندیشی و بازسازی است.

برداشت‌های متأخر که در پی فعالیت تمامی صداها در عرصه سیاست هستند، با چنین درکی از جامعه کثرت‌گرا سر ستیز می‌یابد؛ ستیزی که پیامدش بازاندیشی و رادیکالیزه کردن کثرت‌گرایی است. در نتیجه این بازاندیشی، مشارکت به سبک کنشگری در فضای پولیارشیک که حضور مردم در سیاست به رأی دادن تقلیل می‌یافت، الگوی مناسبی برای کنشگری در جامعه جهانی شده/ پسامدرن امروزی و مدیریت جوامع چند- فرهنگی (از اختلاط هویتی گرفته تا هم‌حضور فرهنگی‌ها) توصیه نمی‌شود.

1. polity oriented to differences

2. common sense



در وهله دوم، ارزیابی دلالت‌های عینی این الگوی تئوریک در دو روایت متقدم و متأخر در دستور کار قرار گرفت و به این نتیجه انجامید که دلالت‌های عینی برداشت‌های کلاسیک را می‌توان در دموکراسی‌های موجود مشاهده کرد، اما برداشت‌های متأخر که به مدل‌های مستقیم و مشارکتی‌تر چشم داشتند، زمانی قابل تحقق به نظر می‌رسند که مطابق با شرایط خاص جوامع امروز (گسترده‌گی، پیچیدگی و رسانه محوری) مورد خوانش قرار گیرند. با این زمینه، امکانات فضاهای مجازی را به نحوی می‌توان مصداق تحقق فرضیات کثرت‌گرایی رادیکال دانست، اما سیاست موجود را طبق همان الگوی کلاسیک (یا دقیق‌تر: نوکثرت‌گرایی) تحلیل کرد، زیرا از آنجا که هنوز در اوایل عصر دیجیتال قرار داریم، برای ایجاد پیوندی تجربی و قابل اثبات میان میزان دسترسی به رسانه الکترونیک و توسعه جامعه کثرت‌گرا (خصوصاً در جوامع در حال توسعه) مشکلاتی وجود دارد. از اینرو بدون تلاش‌های موازی‌ای که تضمین‌کننده «دسترسی همگانی» به رسانه‌های ارتباطی جدید باشد، چشم‌اندازهای امیدوارکننده کنونی برای نیل به یک «سیاست کثرت‌گرای ایده‌آل» عقیم می‌ماند. به عبارت دیگر، حتی در شرایط مطلوب کثرت‌گرایی (امکان ابراز تمامی صداها) نباید از یاد برد که هنوز هم قدرت مادی و عینی (اقتصادی/سیاسی)، عامل اصلی نابرابری است.

## منابع

- اتول زول، دونالد (۱۳۸۷) فلسفه سیاسی قرن بیستم، ترجمه محمد ساوجی، تهران، آگه.
- باتامور، تی.بی (۱۳۷۱) نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دانشگاه تهران، اسفند.
- بال، آلن و پیترز گای (۱۳۸۴) سیاست و حکومت جدید، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲) جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ نهم، تهران، نی.
- (۱۳۸۳) عقل در سیاست، تهران، نگاه معاصر.
- بلامی، ریچارد (۱۳۸۸) «تحولات در رویکردهای پلورالیستی و نخبگی»، ویراسته کیت نش و آلن اسکات، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، در: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بلوونیز، جفری لین (۱۳۸۵) «رسانه‌های ضد سرکردگی و ضد هژمونی: آیا فضای سایبر می‌تواند در برابر مستعمره‌سازی شرکت‌های بزرگ مقاومت کند؟»، ترجمه پرویز علوی، در: امپریالیسم سایبر: روابط جهانی در عصر جدید الکترونیک، بوسا ابو، تهران، ثانیه.
- بودن، ریمون و فرانسوا بوریکو (۱۳۸۵) چندسالاری (پلی‌آرشی)، فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گوهر، تهران، فرهنگ معاصر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷) «قدرت و امنیت در عصر پسامدرنیسم»، در: گفتمان، شماره صفر، بهار.
- تانسی، استیون (۱۳۸۶) مقدمات سیاست، ترجمه هرمز همایون پور، تهران، نی.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۱) دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن، تهران، روزنه.
- دال، رابرت (۱۳۶۴) تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسن ظفریان، تهران، مترجم.
- (۱۳۷۹) درباره دموکراسی، ترجمه حسن فشارکی، تهران، شیرازه.
- روریش، ویلفرید (۱۳۷۲) سیاست به مثابه علم، ترجمه ملک‌یحیی صلاحی، تهران، سمت.
- ژیژک، اسلاووی (۱۳۸۴) گزیده مقالات نظریه، سیاست، دین، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، مازیار اسلامی و امید مهرگان، تهران، گام نو.
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۷) «پلورالیسم سیاسی»، در: خرد در سیاست، تهران، طرح نو.
- کگل، استوارت (۱۳۸۳) چارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، دفتر مطالعات راهبردی.
- کوکاتاس، چاندران (۱۳۸۶) «فردریک هایک: نخبه‌گرایی و دموکراسی»، ویراستار اپریل کارتر و جفری استوکس، ترجمه حمیدرضا رحمانی‌زاده دهکردی، در: دموکراسی لیبرال و منتقدان آن، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
- کوهن، آلون استانفورد (۱۳۸۱) تئوری‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، چاپ سوم، تهران، قومس.
- کین، جان (۱۳۸۳) رسانه‌ها و دموکراسی، ترجمه نازنین شاه رکنی، تهران، گام نو.
- گانکل، دیوید.جی (۱۳۸۵) «سیاست‌های فرهنگی اینترنت: امپراتوری دوباره برمی‌گردد»، ترجمه پرویز علوی، در: امپریالیسم سایبر، بوسا ابو، تهران، ثانیه.
- گیبینز، جان.آر و بو ریمر (۱۳۸۴) ترجمه منصور انصاری، سیاست پست‌مدرنیته، تهران، گام نو.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، دفتر مطالعات راهبردی.
- مکلنن، گرگور (۱۳۸۵) پلورالیسم، ترجمه جهانگیر معینی‌علمداری، چاپ دوم، تهران، آشیان.
- مندیلو، جوناتان (۱۳۸۵) «اینترنت و مسئله مشروعیت: دیدگاه دوتا‌کویل»، ترجمه پرویز علوی، در: امپریالیسم

سایبر، بوسا ابو، تهران، ثانیه.

نش، کیت (۱۳۸۵) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی‌شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.

نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱) «پست‌مدرنیسم و سیاست: امکان یا امتناع شالوده‌شکنی از پارادایم‌های کلاسیک و مدرن سیاست»، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دی.

----- (۱۳۸۵) صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته، تهران، نقش جهان.

واتیمو، جیانی (۱۳۸۶) «پسامدرن، جامعه‌ای شفاف؟»، گزینش و ویرایش مانی حقیقی، در: سرگشتگی نشانه‌ها: نمونه‌هایی از نقدهای پسامدرن، چاپ چهارم، تهران، مرکز.

----- (۱۳۸۵) «دموکراسی، واقعیت و رسانه‌های گروهی: پرورش ابرمرد»، آرتور ملز، جری واین برگر، ریچارد زینمان، ترجمه گروه شیراز، زیر نظر شاپور جورکش، در: دموکراسی و هنر، تهران، چشمه.

هلد، دیوید (۱۳۸۴) مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنگران.

یتمن، آنا (۱۳۸۱) تجدیدنظرهای فرامدرنی در سیاست، ترجمه مریم وتر، تهران، کویر.

Dahl, Robert.A (1956) A preface to Democratic Theory, Chicago: university of Chicago press.

Gergen, Kenneth j (2008) "Mobile Communication and the Transformation of the Democratic Process" in: Handbook of Mobile Communication Studies, ed: James E Katz, the MIT Press, P. 297-308.

Laclau, Ernesto; Mouffe, Chantal (1985) Hegemony and socialist strategy: Towards a Radical Democratic politics, London. New York: verso.

Mouffe, Chantal (2007) "Democracy As Agonistic Pluralism", in: Rewriting Democracy, Elizabeth Deeds Ermarth, Ashgate publishing company.

----- (2005) On The Political, London. New York: Routledge.

Ott, Dana (1998) "Power to the People: The Role of Electronic Media in Promoting Democracy in Africa", in: [http:// arachnis.com/kerryo/ott.html](http://arachnis.com/kerryo/ott.html).

Smith, Anna Marie (1998) Laclau And Mouffe; radical democratic imaginary, London. New York: Routledge.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی